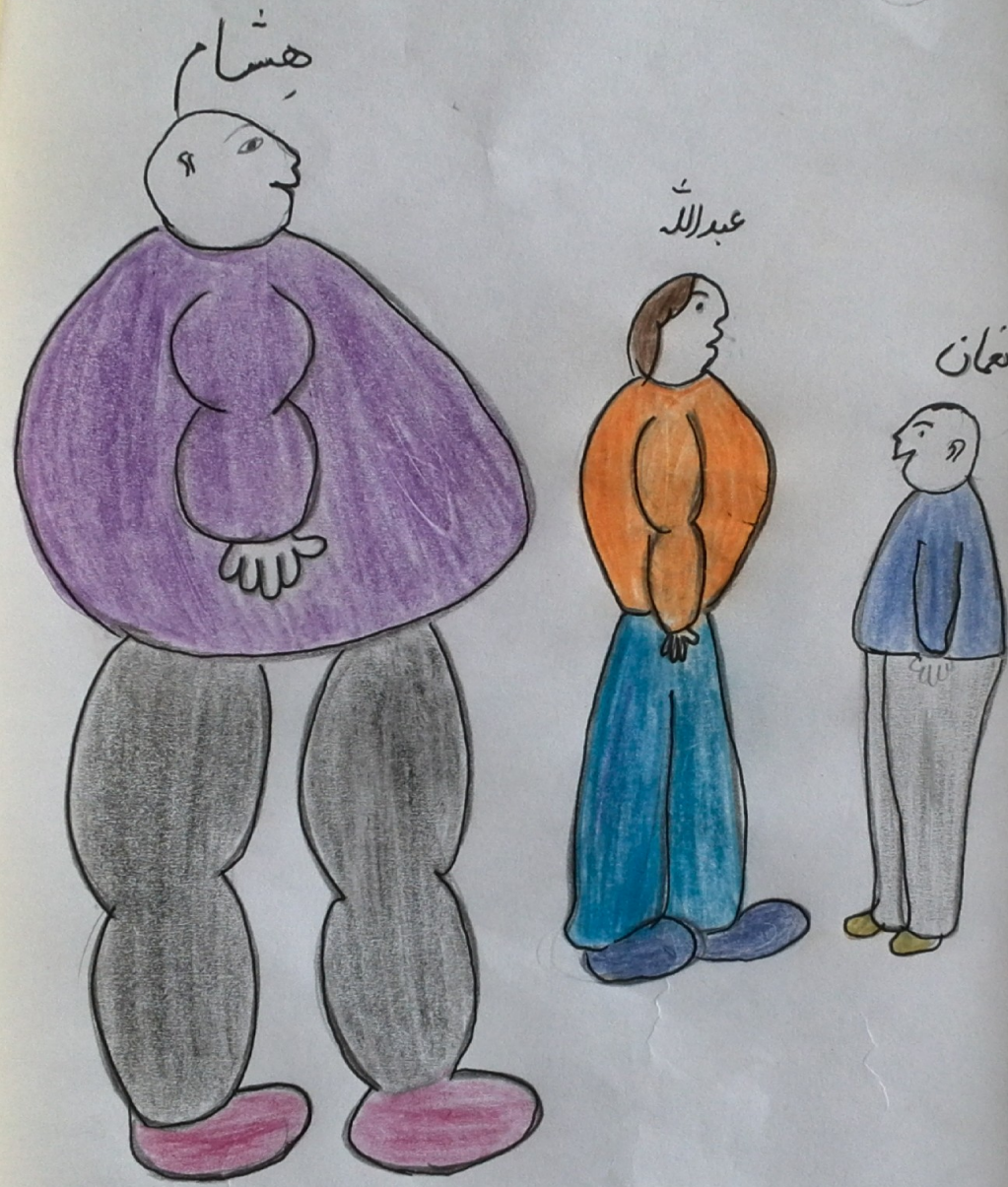


اشخاص مهم داستان :



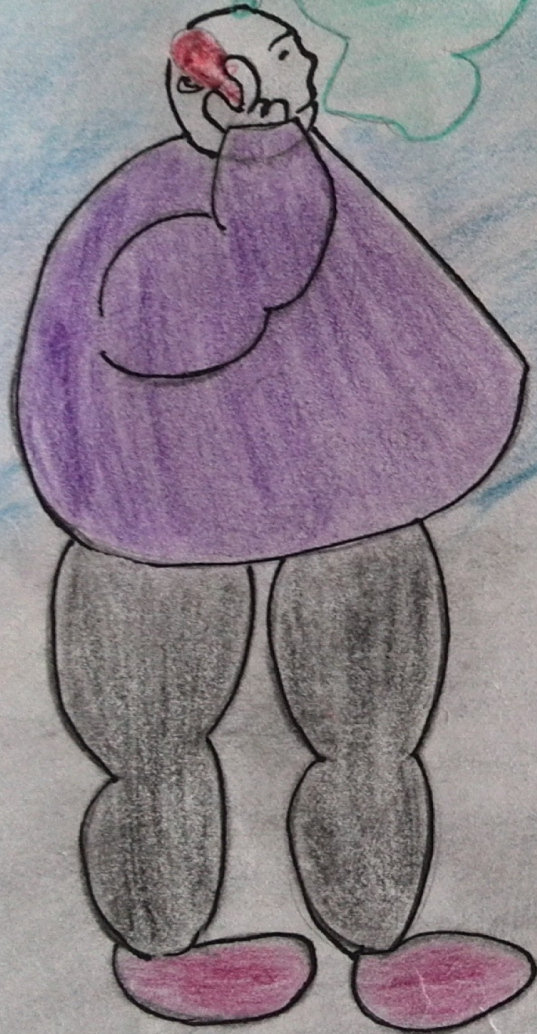
کاری از نگار زجاجی



هشام دید که  
عبدالله داره به کسی که وجود  
خارجی نداره تیر می اندازه  
و فکر کرد دیوانه شده است  
بنابر این به نعمان ونگ زد



نعمان، نعمان، عبدالله، (اعتقد انه مريض)  
داره به کی تیر می اندازه





آویدان اول رساله  
می خواهم یک نامه بفرستم

۱۱۱ فیستق

حواس است کماست  
از لم ملاحظه

باشه ناحت رو بده

بسم الله الرحمن الرحيم

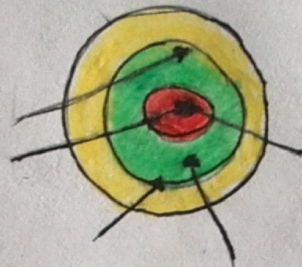
بعدش رفت تا مامان  
در این باره به برادر عبداللّه  
بدهد اما مامان می‌رالم  
کرده بود





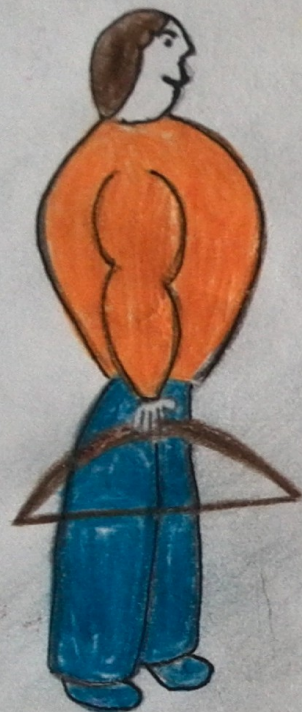
داری چه اشتباهی کردم

بعد که رفت دم در  
خانمی عبداللہ تا نامہ اش  
را پیدا کند دید کہ نغان  
رفقہ پیش عبداللہ رفت  
داخل خانہ و دارت را  
دید و بازہ متوجہ اشتیاق  
خود را فہمید



عسکری رضا

فہمید



نتیجہ گیری ۸

هیچ وقت بدون تحقیق قضاوت  
نکن



و بلاک پستچی

باعزہ ہا:

فجائی منڈھٹا  
کی راوہ دیشم، آمانا ملش پیش ارون منبور



ہا، ہا، ہا